

# توانمندسازی؛ آغازی بر پایان کودک کار

روایتی از دو مرکز کودکان کار در مشهد که برای آموزش و مهارت به خانواده و کودک تلاش می کنند



غریبکار  
سعیده آل‌الاهم

گزارش  
روز

اتاق رنگی، آن‌ها را در آغوش گرفته است؛ مثل یک دایره پراکنده دور هم نشسته اند و دفتر به رویه رویشان باز است. با اینکه چشم‌هایشان پر از سؤال است که ما کی هستیم، چیزی نمی پرسند؛ چون عادت به سؤال پرسیدن ندارند. آن‌ها فقط به صدای بوق، دود ماشین‌ها و آدم‌هایی که بی تفاوت از کنارشان می گذرند، عادت دارند. آن‌ها کودکان کار هستند. شاید گاهی از سر دلسوزی و چیزی که اسمش را می گذاریم «محبت»، از آن‌ها خرید کرده یا پولی بهشان داده باشیم، غافل از اینکه سکانس بعدی زندگی آن‌ها، دور از چشمان ما رقم می خورد و پول‌های توی جیب این بچه‌ها مثل دخل یک مغازه به پدر و مادر یا مافیایی می رسد که از دلسوزی ما وسن کم کودکان، سوءاستفاده می کنند. اینجا مرکز غربال است؛ اولین مقصد کودکان کار که پس از شناسایی توسط ۱۳۷ به این مکان منتقل می شوند تا وضعیت کودک از نظر خانوادگی، بررسی و در نهایت اصلاح شود و کودکان به چرخه کار بازنگردند. بعضی اوقات تعداد کودکان در این مرکز زیاد می شود، حتی بیش از اندازه ظرفیت آن. اما خبر خوش اینکه خیلی از اوقات نیز اینجا خلوت است؛ البته اگر تاریکی هادقت کرده باشید، کمتر کودک کاری را در سر چهارراه یا خیابان مشاهده می کنید.



عکس: نادر محمدی/شهرزاد

## ۴ تجربه بزرگ سالی در کودکی!

امیر برعکس بچه های دیگر، عاشق حرف زدن است؛ جوری با هیجان حرف می زند که نمی توانی شش دانگ حواست را به او ندھی. پوست سفیدی دارد و برخلاف بچه های کار، صورتش از آفتاب سوخته است. لایه لای خاطرات پرهیجانش که می تواند ساعت‌ها جزئیات آن‌ها را برایت ترسیم کند، به این می رسم که با چهارده سال سن، موتورسواری کرده و شبیه و تریاک هم مصرف کرده است. به قول خودش، پنهانی آتش می کرده و این کار را هم از دوستانش یاد گرفته است. با عمر کمی که دارد، کار جلوبندی، بستنی فروشی، ام دی اف، سوپرمارکت، آرایشگاه، عطاری و کارهای مختلف سر چهارراه‌ها را تجربه کرده است. متوجه می شوی که یک دنیا بیرون از مرکز غربال، این است که دوباره سراغ ام دی اف‌کاری برود

## ۴

### کودکان کار غیربومی

همه این بچه‌ها مشهودی نیستند، اما در خیابان‌های شهری که کیلومترها از شهر خودشان دورتر است، کار می کنند؛ شهرهایی مانند اهواز، زاهدان، بومهن. طبق گفته مدیر مرکز، بعضی استان‌ها در زمینه توانمندسازی کودکان کار، آن‌طور که باید تلاش نمی کنند و نتیجه اش این است که برای مثال محمد، دومین بار است که برای کار به مشهد می آید. او می گوید: سه ماه پیش کارهای او را پیگیری و به زاهدان منتقلش کردیم، اما دوباره چند روز پیش در ترمینال شناسایی شده است؛ او بیماری کلیوی نیز دارد. هرچند که قصه این بچه‌ها تا اینجا کار تلخ است، سرنوشت کودکانی که قبلا سر از مرکز غربال و روزانه

## ۵

### نذر شادی برای بچه‌ها

درخت آرزوهای این مرکز، رؤیاهای متفاوتی را روی شاخه‌های خود دارد؛ از داشتن دوچرخه، ساعت مچی و دفتر نقاشی تا سینمای گروهی و... خوشبختانه تا حد امکان، آرزوی این بچه‌ها

## ۶

### کمک مالی به کودکان کار؛ مساوی با آسیب‌های بیشتر برای آن‌ها

مرتضی یعقوبی، مدیرعامل مؤسسه خیریه «مهر هشتم» و همین مرکز غربال کودکان کار است که ما را در این بازدید همراهی می کند. او با اشاره به اینکه فعالیت مرکز غربال مربوط به کودکانی است که کارهای کاذبی چون گل فروشی، فروش جوراب یا یادامس، تکدیگری و... را انجام می دهند، می گوید: ظرفیت این مرکز سی نفر و مختص پسرهاست، اما مواقعی هم بوده است که به ناچار ۵۷ کودک را در اینجا نگهداری کرده ایم. در مشهد سه مرکز روزانه نیز داریم که بعد از اینکه کودک تحویل خانواده اش داده شد، پرونده اش به این مراکز می رود. این مراکز باید روزانه به ۱۲۰ کودک و خانواده‌های آن‌ها رسیدگی کنند. طبق بررسی‌های انجام شده، حضور کودکان کار بر سر چهارراه‌ها به چند عامل فقر فرهنگی، نگاه مافیایی به کودکان کار و خیابان و فرهنگ خانواده‌های فاقد هویت برمی گردد.

## ۲

### خداحافظی با مواد مخدر

حسن، چهره‌ای آفتاب سوخته دارد؛ مثل بیشتر بچه‌های این جمع؛ ابروهای پرپشتی دارد، کم بلک می زند و موقع صحبت کردن هم خیلی از دست هایش استفاده نمی کند. بیرون از اینجا گاهی سر چهارراه‌ها جوراب می فروخته و گاهی هم تی به دست، شیشه ماشین‌ها را پاک می کرده است؛ کار خیابان و رفقای که حالا خودش می داند رفیقش نبوده اند، او را الوده مواد مخدر کرده است. اما حالا حرفش با لهجه مشهدی، یک کلام است: «هر وقت بیرون از اینجا بروم، دوستام بگویند برویم مواد بکشیم، می گویم خدافظ!» تصورش از دوست تغییر کرده است و به قول خودش می خواهد از این به بعد چند دوست ورزشکار داشته باشد. همین چند روزی که در مرکز غربال، شب را به صبح رسانده، برای چند سال آینده اش هم برنامه ریزی کرده است. با خودش فکر کرده است که به جای سر چهارراه، در یک شیرینی پزی کار کند تا زمانی که به سن قانونی سربازی برسد. حسن می خواهد بعد از سربازی به سر کار برود و پول جمع کند تا بتواند موتور یا ماشین بخرد. وقتی آرزوی بچه‌ها را می پرسیم، آرزوی حسن از همه عجیب‌تر است: «آرزو دارم زودتر از مادرم بمیرم.»

## ۱

### از تمیز کردن شیشه ماشین تا دود کردن اسپند

«شما هم کمک کنید تا کودکی ما در چهارراه‌ها و خیابان‌ها تمام نشود»، جمله‌ای است که در حیات این مرکز، نقش بسته است. در ورودی به سالن بچه‌ها، قفل است؛ زیرا طبق گفته مدیر مرکز، برخی بچه‌ها ممکن است اقدام به فرار کنند. سالنی که اتاق خواب‌های بچه‌ها اینجاست و اتاقی که حکم کلاس درس را برایشان آن‌ها دارد، رنگ آمیزی شادی دارد. اینجا حیاطی برای هواخوری و سلفی برای خوردن غذا، هم در نظر گرفته شده است. فعلا در ساعات اولیه صبح، بچه‌ها در حال نوشتن تمرین «درونی و بیرونی» هستند؛ طبق نوشته‌های روی کاغذشان، درونی به معنای پذیرفتن مسئولیت کارهایی است که خودشان کرده اند و بیرونی یعنی عواملی که بر این کارها تأثیر گذاشته است. روی بُردی که در ورودی سالن گذاشته شده، نقاشی‌های مختلفی از بچه‌ها سنجاق شده است که هر کدام بهتر از بقیه باشد، بابتش جایزه می گیرند. بازی فوتبال دستی، بازی دیجیتال و فکری، تماشای تلویزیون و شرکت در کلاس‌های آموزشی، جزو برنامه روزانه شان است. یکی دو سؤال معمول از آن‌ها می پرسیم که سنشان چقدر است و کار خیابانی آن‌ها چه بوده است. از بین چهارده بچه فقط چند نفر پاسخ می دهند که چهارده، پانزده یا هفده ساله هستند و سر چهارراه‌ها، یا شیشه ماشین تمیز کرده اند یا گل روز فروخته اند یا اسپند دود کرده اند. بعضی بچه‌ها اما ساکت اند یا خیلی آرام حرف می زنند. این کم حرفی وقتی درباره خانواده‌شان می پرسیم، بیشتر هم می شود.

## ۲ کودک کار از دل یک خانواده

خانواده‌هایی هم هستند که وضع مالی خوبی دارند، اما به دلیل مشکلات فرهنگی یا بی توجهی به تربیت فرزند، کودک را به سمت کار خیابان سوق می دهند. نمونه اش زنی شیک پوش است که بعد از ریزه‌گل وارد مرکز می شود و خودش را مادر یکی از بچه‌ها معرفی می کند؛ طبق گفته اسکندری، کارشناس مرکز روزانه شوق زندگی، بچه او دو سال پیش در هنگام کار، شناسایی و به مرکز غربال منتقل و سپس ترخیص شده است. اما همچنان کارشناسان با خانواده اش در ارتباط هستند تا وضعیت کودک را بررسی کنند.

چون مصرف کننده مواد مخدر است. حالا دلیل کار بچه‌ها روشن شده است. او با زبان بلوچی می گوید: خودم صبح تا شب کار می کنم و بچه‌ها را هم سر چهارراه می فرستادم می بگفتم ضایعات جمع کنند تا خرجمان دربیاید. باور داری کرایه خانه مان عقب افتاده است؟ باور داری گاهی نان خشک می خوریم؟ باورت می شود گاهی یک هفته غذا در خانه نداریم؟ معتقد است حتی اگر از گرسنگی بمیرد، هم خانواده اش به او کمک نمی کنند. وحید را بیشتر از یک ماه است که از مرکز غربال ترخیص کرده و اکنون برای ترخیص سعید آمده است، اما کارشناس، مجوز را برایش صادر نمی کند؛ زیرا مدارک اثبات نسب سعید را هنوز تحویل نداده اند. می پرسیم وحید که ترخیص شده است، دیگر سر کار نمی رود؟ می گوید: می رود اما دیگر سر چهارراه نمی رود، در یک کاراوش کار می کند؛ از ۸ صبح تا ۱۱ شب. مدرسه هم نمی تواند برود؛ چون مدرک شناسایی نداریم. به استناد بررسی‌های کارشناسان مرکز روزانه کودکان کار، این خانواده واقعا وضعیت مالی خوبی ندارند و حتی برخی از اعضای کادر مرکز برای آن‌ها بسته معیشتی تهیه می کند. آن سوی داستان،

مهناز دبیهم بیان می کند: حتی اگر می خواهند به این کودکان کمک مالی کنند، به مجتمع شوق زندگی بیایند و مطمئن باشند که هر کمکی بکنند یا وسیله‌ای را برایشان استفاده این کودکان یا خانواده‌هایشان تحویل بدهند، به دست همان افراد خواهد رسید. او اضافه می کند: در این مجتمع سعی می کنیم علاوه بر سامان دهی و توانمندسازی خانواده این کودکان، خود کودک را نیز به چرخه کودکی خود بازگردانیم و از دوره بزرگ سالی کاذب خارج کنیم؛ زیرا زمانی که کودک از چرخه تحصیل خارج شود، به مسیرهای نادرستی می رود. دبیهم به فعالیت مؤسسات خیریه تحت عنوان طرح «سایبان مهر» اشاره می کند و می گوید: در قالب این طرح، این کودکان شناسایی می شوند؛ در خیلی از این موارد بچه‌ها بیمار هستند که این موضوع و مشکلات دیگر کودک را مددکار بررسی می کند و از خانواده خواسته می شود که این موضوعات را اصلاح کنند، حتی پس از اصلاح خانواده و ترخیص کودک از مرکز غربال یا سایر مراکز، بازهم پرونده اش را مددکار پیگیری خواهد کرد.



شهرزاد  
۱۳  
SHAHVARNEWS.IR



گزارش